

بسم الله الرحمن الرحيم

### برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مستحضرید بحث به جای حساسی رسیده است مناظره بین استاد و شاگرد؛ آقای نائینی می فرمود: واجب باید با حسن فاعلی و حصه مقدوره انجام شود پس اگر کسی واجب را لا بالاختیار انجام داد این تحت طلب نیست و انجام فعل و لو مطابق مامور به، اگر مامور به و تحت طلب نباشد نیازمند دلیل است وگرنه کافی نیست به همین خاطر فرموده اند اطلاق صیغه، اقتضای عدم سقوط دارد. اگر هم شک کنیم استصحاب می کنیم که نتیجه آن همان عدم سقوط است.

محقق خویی: ایشان بر استاد خودشان اشکالاتی دارند(اینجا را خوب دقت کنید چرا که قبول یا رد این اشکالات اثر فراوانی دارد) اشکال اول: شما فرموده اید اگر بخواهد چیزی تحت طلب برود باید مقدور باشد و همیشه حصه مقدوره تحت طلب می رود. شما فرض کرده اید که شخص حصه را غیر مقدور انجام داده است به اختیار نبوده است و امر به حصه مقدور تعلق می گیرد و... آقای نائینی من هم قبول دارم که امر به حصه غیر مقدور محض تعلق نمی گیرد (به حکم خطاب یا عقل) مثلاً به شخص بگویند نفس نکش یا نفس بکش و... این که مقدور شخص مکلف نیست ( اما این محل بحث ما نیست). آقای نائینی آیا نمی شود امر به جامع بین مقدور و غیر مقدور تعلق بگیرد؟ به نظر ما امر به جامع می تواند تعلق بگیرد چرا که در جامع حصه مقدور و غیر مقدور هر دو وجود دارد. مثلاً حج به شکل اختیار مصلحت دارد به لا اختیار هم انجام شود(مثلاً دست و پای شخص را ببندند و حج ببرند) کفایت می کند. آقای نائینی در واجبات فرض کنید که امر به جامع تعلق گرفته از این رو اشکال شما از این جهت وارد نیست.

اشکال دوم: آقای نائینی شما می فرمایید حسن فاعلی در واجبات (بحث شما هم واجب تعبدی نیست بلکه بحث شما بر سر اطلاق صیغه در واجبات است) معتبر است. این حسن فاعلی غیر از قصد قربت و قصد امر مولا نیست. چون می فرماید وقتی تکلیف غیر مقدور است مکلف نمی تواند قصد بکند امر مولی را و چون نمی تواند قصد امر مولا بکند کافی نیست. خب معنای این عبارت این است که واجبات باید تعبدی باشند و این سر از انکار واجب توفیقی در می آورد. در حالی که تقسیم واجب به تعبدی و توفیقی جز ابتدائیات فقه، اصول و مدرسه شماسست.

### عبارت محاضرات

بل لا بد من الإتيان به بقصد القرية بدهاة ان الحسن الفاعلي لا يتحقق بدونه (نسبت دادن به مولا و قصد قربت). و من الطبيعي أن الالتزام بهذا المعنى يستلزم إنكار الواجبات التوصلية، و انحصارها بالواجبات التعبدية، و ذلك لأن كل واجب عندئذ يفتقر إلى الحسن الفاعلي و لا يصح بدونه، و المفروض انه يحتاج إلى قصد القرية، و هذا لا يتمشى مع تقسيمه (قده) في بداية البحث الواجب إلى تعبدی و توفیقی ...

جناب آقای خویی معتقد است اطلاق صیغه اگر باشد (مثلاً در مقام بیان باشد) اقتضای سقوط به فعل غیر اختیاری دارد. محقق نائینی اطلاق را جوری بیان می کرد که سر از عدم سقوط در بیاورد اما محقق خویی اطلاق را جوری معنا می کند که سر از سقوط در می آورد. محقق نائینی استصحاب را به عنوان اصل عملی پیشنهاد می دادند اما آقای خویی برائت را پیشنهاد می دهند( ایشان استصحاب را در شبهات حکمیه قبول ندارند)

استاد: ما از آقای خویی سوال داریم و عرض می کنیم شما که در موارد مشابه اصالة الاشتغال را پیشنهاد می دادید چطور به سمت برائت در اینجا رفتید؟

## تحقیق و بیان رای مختار

1. قبول دارید در بحث حاضر نباید مبانی قبول همگان را نادیده بگیرید. یعنی اگر واجب در نزد اکثر(البته آقای ایروانی واجب توصلی را نمی پذیرد) تقسیم به تعبدی و توصلی می شود شما نباید مسیر بحث را جواری جلو ببرید که سر از انکار توصلی در بیاورد. لذا اعتبار حسن فاعلی در واجبات که محقق نائینی معتقد شدند در اینجا مناسب نیست و حق با آقای خوبی است چرا که ما از ابتدا گفتیم بحث در مورد واجب تعبدی و توصلی است. بله اگر بحث در مورد واجبات تعبدی بود جا داشت محقق نائینی حسن فاعلی را مطرح نمایند(البته در تعبدیات نیز آقای خوبی حسن فاعلی را لازم نمی دانند)
2. تعلق تکلیف به جامع مقدور و غیر مقدور که آقای خوبی فرموده اند یعنی چه؟  
مثلاً ما به مکلف بگوییم ما حج را بر تو واجب کرده ایم چه مقدور تو باشد چه نباشد؛ یعنی اگر یک ساعت دیگر از دو دست و پا فلج شدی از تو می خواهیم و...  
این یعنی چه؟ خوب تصور بکنید.  
حال اگر شخصی نکنیم و بگوییم حج واجب است بر صاحبان قدرت بر حج و بعد عاجزان قدرت بر حج ... این یعنی چه؟  
اگر منظور این است که صاحبان قدرت خودشان انجام دهند و عاجزان نائب بگیرند  
حال یا خودشان هم همراه نائب بروند مثلاً می گویند خود شخص با نائب برود اگر نتوانست سعی صفا و مروه بکند سوار بر دوش یک نفر بشود حتی الامکان هم پایش را روی زمین بکشد و... اگر منظور این باشد خب این از موارد حصه مقدوره است درست است نمی تواند مباشرةً انجام دهد اما با نائب می تواند.  
استاد: من هرچه فکر می کنم نمی توانم این را بفهمم تا چه رسد که این اشکال، کلام نائینی را رد بکنند.  
جالب این است آقای خوبی می فرماید: اگر مصلحت به خصوص حصه مقدوره تعلق نگرفته باشد بلکه به جامع تعلق گرفته باشد امر هم به جامع می خورد. چرا که مصلحت در هر دو است. شخص اگر خودش حج برود مصلحت حاصل می شود اگر با زور هم ببرندش باز هم مصلحت حاصل می شود (با حصه غیر مقدوره).  
آقای خوبی شما واجب را توسعه می دهید و می فرماید حصه مقدور و غیر مقدور هر دو تحت طلب است اما آقای نائینی واجب را توسعه نمی دهد از این رو می فرماید واجب به حصه غیر مقدوره تعلق نمی گیرد. (اینجا حق با محقق نائینی است نه محقق خوبی)
3. لا بالاختیار یعنی چه؟ یعنی کسی عمل واجب را با اکراه انجام دهد مثل پدری که فرزندش را تهدید می کند و وادار می کند به نماز صبح و به فرزندش می گوید اگر نماز نخوانی شهریه مدرسه ات را نمی دهم. آیا مراد از سقوط واجب لا بالاختیار این است؟ یا مراد فرضی مانند الجا است؟ مثل اینکه دست و پای شخص را ببندند و اعمال حج را برایش انجام دهند و...  
لا بالاختیار در غیر عبادات مثل اینکه شخص را از مجلس بیع بیرون ببرند دست هایش را دستبند بزنند و به زور ببرندش.  
لا بالاختیار آیا مراد فرضی مانند کشتن دیگری در خواب است؟  
ما در اینجا چون بحثمان در مورد صیغه امر و طلب است از موارد دیگر صرف نظر می کنیم. در بحث واجب باید ببینیم لسان دلیل ما چیست؟ باید سراغ مناسبات حکم و موضوع برویم؛ سراغ اهداف عالی شارع برویم. اقیموا الصلاة، اتوا الزکاة، لله علی الناس حج البیت و... آیا نماز با اکراه یا حج با الجا صحیح است؟ آیا طلب اقتضاء دارد چنین نماز و حجی فایده ندارد؟ یا نفس طلب چنین اقتضایی ندارد.  
ما در اینجا با محقق نائینی و خوبی هماهنگ می شویم و می گوئیم نفس صیغه دلالتی ندارد. اما وقتی سراغ تعبدی و توصلی می رویم می گوئیم اگر تعبدی باشد (مثل نماز) می گوئیم در فرض الجا چون قصد قربت از مکلف متمشی نمی شود تکلیف ساقط نمی شود. البته نه از باب دلالت صیغه بلکه از این جهت که نماز عبادت است و عبادت نیازمند به قصد قربت است می گوئیم تکلیف ساقط نمی شود. اما اگر توصلی باشد باید ببریم روی امور وضعی؛ دستور آمده لباس را بشوی مکانت را تمییز کن مسجد را تطهیر کن و... مثال: شخص که مسجد را نجس کرده می خواهد از مسجد فرار کند مردم او را می گیرند و می گویند برو سریع شلنگ را بیاور و تمییز کن او هم از روی ترس می رود و مسجد را تمییز می کند و... در این صورت واجب توصلی ساقط می شود. اگر هم شک هم بین توصلی و تعبدی بکنیم قبلاً عرض کرده ایم که اصلی در مقام نداریم که بگوییم تعبدی

نتیجه: در امور تعبدی معتقدیم عملی که لا بااختیار از مکلف صادر می شود تکلیف را ساقط نمی کند. البته صیغه چنین اقتضایی ندارد. ما از این جهت که امور عبادی نیازمند قصد است و... به این نتیجه رسیدیم. در امور توصلی معتقدیم عملی که لا بااختیار از مکلف صادر می شود تکلیف را ساقط می کند.

و اگر شک کردیم ما اصل برائت را جاری می کنیم. البته ما یک حرف های در تقدم برائت بر استصحاب داریم که آنها بماند(بعداً عرض می کنیم) شما اجازه دهید من طبق مبانی مشهور بگویم.

**و الحمد لله رب العالمین**